همایش «زبان فارسی و جغرافیای شاهنامه» با تقدیر از ۲ شاعر پیشکسوت ایران و افغانستان برگزار شد

«ما چون دو دریچه رو به روی هم»



عکس: حسن صلواتی شهرآرا

شریف شیرزاد

گزارش روز

شامگاه یکشنبه، اول مهرماه و به‌مناسبت روز شعر و ادب پارسی، جهاد دانشگاهی مشهد میزبان همایش «زبان فارسی و جغرافیای شاهنامه» بود. در این برنامه که به گرامیداشت دو شاعر پیشکسوت از دو کشور ایران و افغانستان، یعنی مجید نظافت یزدی و ابوطالب مظفری، اختصاص داشت، ضمن تقدیر از این دو تن، از کتاب «شعر مقاومت خراسان» (تألیف سعید حیدری) نیز رونمایی شد. این برنامه میزبان مسئولان و شاعران و ادب‌دوستان پرشماری بود که هریک، در بخشی، به سخنرانی و شعرخوانی پرداختند. ازاین جمله می‌توان به کسانی همچون محمد حسین‌زاده (مدیرکل فرهنگ‌وارشاد اسلامی خراسان رضوی)، فاطمه سلیمی (رئیس کمیسیون ویژه بانوان و خانواده شورای اسلامی شهر مشهد)، مجید عسگری (رئیس حوزه هنری خراسان رضوی)، محمد هادی زاهدی (مدیر سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی) و مسعود فرزانه (سرپرست «به‌نشر») و شاعرانی نظیر محمد نیک، محمدکاظم کاظمی، بهزاد پورحاجیان، قاسم رفیعا، امان میرزایی، و سیدحسین سیدی اشاره کرد. در ادامه، گزیده‌ای از سخنان چند تن از سخنران‌های این مراسم را نقل کرده‌ایم.



مجید نظافت یزدی متولد سال ۱۳۴۱ در مشهد است. او تحصیلاتش را تا مقطع دیپلم ادبی ادامه داده و کار ادبی خود را از دوره نوجوانی (حدود سال ۵۵) آغاز کرده است؛ مطالب نظافت یزدی اولین بار در روزنامه «خراسان» (حدود سال ۶۰) و سپس در روزنامه های «جمهوری اسلامی» و «اطلاعات» چاپ شده است. اولین کتاب منتشرشده او «و ناگاه شعرهای متبسم را باد می برد» (دفتر ادبیات مقاومت، ۶۷) نام دارد. نظافت یزدی، تاکنون، مسئولیت واحد ادبیات حوزه هنری و معاون سردبیری و دبیری سرویس ادبیات روزنامه «قدس» را داشته است؛ همچنین همکاری با حوزه هنری مشهد و شورای شعر استان خراسان (در مقام مدیر اجرایی)، و نیز مجله «شعر»، روزنامه «اطلاعات» و ماهنامه «نگاه» در کارنامه وی دیده می شود. از دیگر آثار منتشرشده نظافت یزدی می توان به «از چیدنِ رنگ: گزیده شعر بیدل» (مشترک با مصطفی محدثی خراسانی و محمدکاظم کاظمی) و «گزیده ادبیات معاصر (شماره ۳۴)» اشاره کرد.

سیدابوطالب مظفری، متولد سال ۱۳۴۴ در اُرُزگان خاص، در افغانستان، شاعر و فعال فرهنگی مقیم ایران است. او، سال ۱۳۶۷، در انجمن اسلامی شعرای مهاجر افغانستان عضو شد و سپس، در ۱۳۶۹، به همراه محمدکاظم کاظمی و چند شاعر افغانستانی دیگر، انجمن شاعران انقلاب اسلامی افغانستان را در مشهد بنا نهاد که کانونی برای گردآمدن شاعران و نویسندگان مهاجر شد. مظفری تحصیلات حوزوی دارد، اما بیشتر به سرودن و نقد شعر و نوشتن مقاله می پردازد و به داوری ادبی مشغول است. مدیریت مؤسسه «دُرّ دَری» برعهده اوست. محتوای بیشتر سروده های مظفری مقاومت، رنج، ستم و غم غربت است؛ او اشعاری نیز در موضوع های دینی و مذهبی دارد. از مظفری دو مجموعه شعر، چند کتاب درباره شعر، و چندین مقاله و مصاحبه ادبی و اجتماعی منتشر شده است. کتاب او، «عقاب چگونه می میرد»، در یازدهمین جشنواره شعر فجر در مشهد، جزو برگزیدگان بخش افغانستان بود.

فرهنگ خراسان وام دار نظافت است



غلامعباس ساعی

شاید نزدیک به چهل سال پیش بود که در همین سالن، به همت سیدعبدا... حسینی جوادی ـ که هرکجا هست خدایش به سلامت دارد ـ در یک محفل دانشجویی شرکت کردیم و شاعرانی که در این محفل آمدند و شعر خواندند اسامی شان را یادداشت کردیم. از حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی دعوتنامه فرستادیم برای شاعران خوب دانشجو، و محفل بسیار خوب و پرباری که در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی دایر بود. به این ترتیب بسیار غنی تر و پربارتر شد. یکی از چهره های بسیار نامدار حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی استاد مجید نظافت بود که پیش از من در این محفل، و قبل از آن، در محضر استاد نیک و بزرگان دیگری، زنده یادان برزگر، کمال، شکوهی و قله های شعر خراسان، در باغ نادری گویا جلساتی داشتند که بعدا به حوزه هنری منتقل شد. از آن روزگار، که حوالی سال ۶۶ است، و [...] نزدیک به چهل سال پیش، افتخار آشنایی و رفاقت و دوستی با استاد مجید نظافت برای من حاصل شد و از آن زمان تا امروز از او جز بزرگی، متانت، فخامت و ارجمندی و آرزمندی ندیده ام. جناب نظافت، همان طورکه همه عزیزان استحضار دارند، شاعری بسیار توانا و انسانی بسیار شریف است، و از کسانی که به نظام جمهوری اسلامی به شدت پایبندی دارد؛ اگرچه انتقادهایی همیشه داشته است، مثل هر انسان زنده و پرتپش، اما در اعماق وجود همواره با انقلاب همراه بوده است و حتی گاهی بابت این همراهی لطمه هایی هم دیده است. شاعری است بسیار بزرگ، با کارنامه ای بسیار سترگ، کتب متعدد شعر، چه آنچه متعلق به خود اوست و رشحه قلم اوست، چه آنچه از شاعران و سخنوران دیگر تدوین و تألیف کرده است. همه این آثار کرامند و ارزشمند هستند و جزو کارنامه شعر خراسان قلمداد می شوند. جناب نظافت با بیشتر دستگاه های فرهنگی، ازجمله ـ و شاید بیشتر از همه ـ حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، اداره کل فرهنگ وارشاد اسلامی (اداره مشهد)، آستان قدس رضوی، آموزش وپرورش، و عمده دستگاه های فرهنگی همکاری بسیار نزدیکی داشته است و، اگر انصاف را رعایت کنیم، تمام این دستگاه ها وامدار او هستند و باید باشند. امیدوارم تا سال های سال استاد نظافت سالم و سرحال و پرنشاط و پرانرژی باشد، برای ما و دوستارانش شعر بگوید و شعرهای زیبای خودش را به دست نشر بسپارد! نظافت عمدتا شاعری است سپیدگوی، اما مدتی است در شعر کلاسیک توغل می کند و در این شعر هم انصافا کارهای ارزشمند و خوب و قابل اعتنایی رقم زده است.

مظفری از چهره های برجسته فرهنگی افغانستان است



محمدکاظم کاظمی

در اینجا، بنده، خیلی فهرست وار، درباره جایگاه و مقام جناب ابوطالب مظفری در شعر و در پژوهش و در رسانه و در انجمن داری خدمت دوستان [نکاتی] عرض می کنم؛ در چهار حوزه ای که ایشان در این سال ها کار کرده اند، درباره هرکدام، بسیار به اختصار صحبت می کنم. سیدابوطالب مظفری، از دهه ۷۰ تا امروز، یکی از شاعران طراز اول افغانستان بوده است، [...] در شعر افغانستان جزو برترین ها بوده، اگر نگوییم برترین. سی سال مداوم شعر در سطح بالای افغانستان گفته است، هم از لحاظ صوری و هم از لحاظ محتوایی، شعرهای بسیار ماندگاری که بسیاری از بیت های این ها را ما حفظ هستیم دیگر [...]. دو کتاب از ایشان به تازگی منتشر شده است که دوستان را به آن دو کتاب ارجاع می دهم؛ کتاب «شهریاری و شترباني» و کتاب «تنباکوی تلخ وطنی» که یکی شعرهای کلاسیک ایشان را دارد و یکی شعرهای نویش. در هر دو حوزه ایشان کار کرده و مستمر. [...] قسمت دیگر شاعرپروری است؛ حدود سه دهه است که ایشان با «انجمن شعر دری» که ابتدا خود ایشان آن را اداره می کردند [...] در خدمت شاعران جوان بوده اند و یک نسل از شاعران جوان کشور ما را عملا پرورش داده اند؛ خیلی از شاعران خوب ما کسانی هستند که در زیر دست وبال آقای مظفری پرورش یافته اند. [...] خصوصیت سوم در کار ایشان که بسیار برجسته است؛ روزنامه نگاری است؛ مجله «در دری» [...] در یک دوره زمانی، اززمانی که با مدیریت و سردبیری آقای ابوطالب مظفری شروع کرد تازمانی که منتشر می شد، [...] بهترین فصلنامه فرهنگی افغانستان بود؛ بلارقیب، بهترین نشریه فرهنگی افغانستان در تمام دنیا بود. و این نبود، جز با درایت و مدیریت محتوایی جناب ابوطالب مظفری. و همچنین ایشان، در حوزه پژوهشی، بهترین گزیده شعر معاصر افغانستان را فراهم کرده به نام «پایتخت پری ها». مقدمه مفصلی دارد که یک سیری از تحولات شعر امروز افغانستان را در آنجا بیان کرده. باز، منبع دست اول درباره شناخت شعر صد سال اخیر افغانستان کتاب «پایتخت پری ها» ست که متأسفانه کتابی است نایاب و خیلی کم دیده شده است. [...] و همچنین است مدیریت ایشان در «دانشنامه هزاره»، مدیریت علمی «دانشنامه هزاره» به عنوان معتبرترین متن دانشنامه ای که باز در افغانستان تولید شده است درباره قوم بزرگ هزاره. به این جهت، با توجه به این حداقل چهار خصوصیت ـ مسائل شخصیتی ایشان جای خودش را دارد ـ [...] می توانم بگویم که ایشان برترین چهره ادبی و روزنامه نگاری و پژوهشی ما ـ توأم ـ در طول چند دهه ای بوده که مشغول فعالیت بوده است.

ایرانی ها و افغانستانی ها از دو ملیت مختلف نیستند



هادی منوری

اشتراکات زیادی بین این دو نفر من دیدم. من، اگرچه که با مجید بیشتر محشور بوده ام و ـ به قول قدیمی ها ـ با مجید ما زندگی کرده ایم، ولی ابوطالب را هم از سال هایی که با مجید آشنا شده ام می شناسمش. جالب است که این دو نفر را وقتی من با همدیگر مقایسه می کنم می بینم مشترکات خیلی زیادی دارند؛ و، اگر من بخواهم راجع به مجید صحبت کنم، چون او مثل داداش من است، [...] به جایش از ابوطالب صحبت می کنم، ولی بدانید این ها را من راجع به مجید یادداشت کرده بودم که بگویم، ولی راجع به ابوطالب می گویم. خیلی خلاصه بگویم: مهم ترین خصلت این دو نفر این است که قلم به مزد نبوده اند، و این را همه می دانیم؛ یعنی همه کسانی که هم با مجید هم با ابوطالب مظفری آشنا هستند و توی این ۳۰-۴۰ سال این ها را از نزدیک دیده اند می دانند که این خصلت در هر دو نفر این ها مشترک است. نکته بعدی اینکه این دو اهل ریا نیستند، هیچ‌کدام؛ نه ابوطالب ریاکاری کرده توی این چهل سال، نه مجید. و من رگم را گرو می گذارم که این حرف هایی که می گویم از سر صداقت است. و باز آن هایی که از نزدیک با این دو نفر آشنا بوده اند این را می دانند که هیچ‌کدام این ها اهل ریاکاری، اهل نمایش دادن خودشان، اهل دروغ‌گویی نبوده اند. [...] مهم سلوک شخصی است. ببینید: ما شاعر خوب زیاد داریم، خیلی زیاد، ولی آدم خوب کم داریم، آدمی که سلوک شخصی داشته باشد. من راجع به آقای مظفری قسم می خورم سلوک شخصی این مرد و همچنین سلوک شخصی مجید است [که آن ها را ممتاز می کند]. [...] شعر را شما می توانید بروید در «طلا در مس» و خیلی از کتاب های دیگر تکنیک هایش را یاد بگیرید، اما [سلوک شخصی را نه]. اگر کسی سلوک شخصی داشت، آدم بود، به جایی می رسد که هرکسی از ته دلش راجع به او حرف می زند [...] یک نکته دیگر هم این است که ما با ابوطالب مظفری و محمدکاظم کاظمی، با این ها، بزرگ شده ایم. من هیچ وقت حس نمی کنم که ما از دوتا ملیت هستیم؛ یعنی این اصلا برایم معنا ندارد. گاهی وقت ها آدم یک چیزهایی [درباره مهاجران] می شنود؛ برای من این ها اصلا دورازذهن است؛ چرا؟ چون من این ها را نمایندہ می دانم، من با این ها بزرگ شده ام دیگر. [...] به هرحال، آن انسانیت است، آدمیت است که برای من جالب بود که این دو نفر در آن مشترک اند و امشب قرار است که به بزرگی این ها ما سر تعظیم فرود بیاوریم.

در بخش‌هایی از همایش «زبان فارسی و جغرافیای شاهنامه» برخی شاعران به قرائت سروده‌های خود پرداختند که دو نمونه از آن‌ها را می‌خوانید:

تقدیم به زنان افغانستان که حق زندگی را از آن ها گرفته اند

اتاقت باید از خودکار و کاغذها بری باشد
چه معنا دارد انگشتان یک زن جوهری باشد؟!
به جای آشپزخانه خیابان را به شوق آرد
هوادار درختان با لغت های دری باشد؟!
که بوی قرمه سبزی می دهد آن کله غمگین
مباد آواز خون در مویرگ ها سرسری باشد
کجا شد شیشه های عطر، لاک و لب سرین هایت؟!
حواست بعد از این باید به رسم دلبری باشد
برای نان پزیدن در تنور انداز فرقی نیست
کتاب شعر سعدی یا جناب انوری باشد
تبسم می شود در راه زابل گوش تا گوشت
اجازه نیست اینجا در صدایت خنجری باشد

زهرا حسین زاده

تقدیم به مادران شهدا

به صبح چشم سیاه تو عید باید گفت
به سالگرد تو عید سعید باید گفت
شبیه بخت بلند است تا لباس عزا
به رنگ مشکی شالم سپید باید گفت
عزیز داده ام از جان عزیزتر آری
به مادر شهدا هم شهید باید گفت
خدا چنانچه بخواهد به پیش هر داغی
هزار مرتبه هل من مزید باید گفت
به دل بریدن و دل بستنِ به این دنیا
نبرد بین حسین و یزید باید گفت
دلم خوش است به تبریک در شهادت تو
که تسلیت به دل ناامید باید گفت
چنان به وعده رجعت امید دارم که
به روز وصل تو حبل الورید باید گفت
مسیح ما به تو جانی دوباره خواهد داد
به بازگشت تو عهد جدید باید گفت

سیده عاطفه موسوی

کارگاه داستان [۳۵]

لطفا همین جا، در همین چاله ای که برایتان کنده ام، نزول اجلال بفرمایید



علی موسی‌زاده
داستان‌نویس

شاید، اگر قرار باشد از بین تمام عناصر داستانی یکی را انتخاب کنیم که برای همه یا ـ اگر بخواهیم کمی احتیاط فلسفی و عاقلانه به خرج بدهیم ـ اکثر قریب به اتفاق مخاطبان جاذبه دارد، و تقریبا همه بَرسَرِ جذابیت آن اتفاق نظر دارند، آن عنصر لعنتی «تعلیق» است. چه بسا دلیل زنده ماندن داستان و داستان‌گویی در همه اعصار اصلا همین باشد. وقتی انسان های نخستین درباره درگیری خودشان با یک خرس چهارمتری قصه می گفته اند، حتما مخاطبان، با اشتیاق، انتظار می‌کشیده‌اند که ببینند راوی با چه کلکی آن موجود نخراشیده را ازپای درآورده و چطور از آن مهلکه جان سالم به دربُرده که حالا برای مخاطبانش ـ که مشغول خوردن گوشت همان خرس هستند ـ از هیبت آن غول پشمالو و قدرت مرگبارش حرف می زند.

چه بسا همان حربه های نخستین هنوز هم جذاب باشد و ما هم پای داستان ها می نشینیم و با شخصیت های اصلی همذات پنداری می‌کنیم که ببینیم سرانجام این شخصیت ها چه می شود. اما، علی رغم تمام این ها، گاهی پیش می آید که راوی نحیفی پیدا شود که مهارتی در بافتن ماجراها و قصه ها نداشته باشد. چنین راوی رنگ پریده ای ناچار است متوسل شود به فریب های دست چندم و پیش پا افتاده، دقیقا همان هایی که یک نویسنده باهوش خوش سلیقه باید از آن ها دوری کند. احتمالا این حربه های آبکی لیست بلندبالایی را تشکیل بدهند. بگذارید از تعلیق مصنوعی شروع کنیم. برای شناخت هویت و ماهیت تعلیق مصنوعی، ابتدا باید تعلیق و ذات درست آن را بشناسیم. تعلیق، که ازنظر لغوی به معنای «معلق ماندن» است، سعی دارد همان حالت انتظاری را توصیف کند که طی آن مخاطب حس می‌کند در داستان اتفاقی افتاده که همه چیز روی هواست و نویسنده او را بلاتکلیف رها کرده است؛ بنابراین، با اشتیاقی زیاد دنباله داستان را می‌گیرد تا ببیند «چه اتفاقی می افتد». این وضعیت باید ناشی از شرایط طبیعی و باورپذیر یک روایت باشد، درحالی‌که در روایت و داستان می توان به مخاطب کلک زد و به عمد بخشی از اطلاعات را از او دریغ کرد. در این حالت، معمولا، وقتی قصه به پایان می رسد، مخاطب تازه متوجه می شود که او را فریب داده اند؛ و این یعنی مخاطب در پایان روایت، به جای اینکه همچنان با آن درگیر باشد و بهش فکر کند، ناچار، حسی زننده را هضم کند و درنهایت چیزی را که به او تحویل داده اند مثل یک تفاله دور بیندازد.

برای مثال، تصور کنید در یک ماجرا ما تعریف می کنیم که شخصیت زن داستان درحال آماده شدن برای رفتن به یک مهمانی است. تمامی جزئیات کارهایی را که برای آماده شدن انجام می دهد روایت می‌کنیم و، وقتی‌که از خانه بیرون می زند، در میانه راه، او را با یک دزد روبه رو می‌کنیم. در این لحظه، او اسلحه ای از کیفش بیرون می‌کشد و دزد را به قتل می رساند! در اینجا، مخاطب با خودش می‌گوید که آماده شدن شخصیت اصلی را با تمام جزئیات دنبال کرده است و تک تک وسایلی که زن با خودش به این مهمانی آورده را برایش گفته اند، جز همین اسلحه! چرا؟! برای ایجاد این غافل‌گیری! دراصل، برگ برنده ای است که آن را از بازیْ خارج و حالا ناگهان وارد کرده اند؛ و با افتخار تمام احساس می‌کنند که مخاطب را در دام انداخته اند، درحالی‌که چنین بازی بچگانه ای را هر مدعی نویسندگی خنگی هم می تواند انجام بدهد!

یکی از بهترین راه ها برای مجبورنشدن به استفاده از این حربه های به دردنخور جابه جاکردن نقطه شروع در روایت است. خیلی وقت ها، جابه جایی نقطه شروع در یک روایت باعث می شود، به طور طبیعی، بخشی از اطلاعات حذف و بخشی دیگر وارد چرخه روایت شوند. دراصل، اطلاعات اولیه ای که به مخاطب می دهیم و او با همین ها فضای داستان را شناسایی می‌کند اهمیت ویژه ای دارند. یکی از بهترین مثال ها در این زمینه فیلم «هشت نفرت انگیز» (The Hateful Eight, 2015) از کوئنتین تارانتینوست. تمام جذابیت این فیلم به خاطر نقطه شروع بسیار درخشان آن است. برای درک بهتر این موضوع، کافی است در ذهنتان نقطه شروع را جابه جا کنید و از خودتان بپرسید که، اگر تارانتینو قصه را از این نقطه یا آن یکی شروع می‌کرد، چه می شد. قاعدتا، در بعضی از این نقطه ها ماجرا همان دقایق اول لو می رفت و در حالاتی دیگر به قصه ای بی ریخت و نچسب تبدیل می شد.

پس، ازاین به بعد، نقاط کلیدی و مهم طرحتان را روی کاغذ بچینید و به شکل دایره ترسیم کنید. این حالت، چون پیوستگی کاملی بین اجزا ایجاد می‌کند، شبیه به یک وضعیت بی آغاز است. در چنین شرایطی، به راحتی می توانید نقطه شروع را جابه جا کنید و حالت های مختلفی که قصه به خودش می‌گیرد را متصور شوید. برای تمرین، می توانید با همین فیلم تارانتینو این کار را انجام دهید.

با احترام عمیق به داروین بزرگ
و ارکیده‌ها و سوسک‌های تماشایی‌اش.